



دیوید آلموند

تصویرگر: دیو مک کین

مترجم: نسرین وکیلی

The Savage

Copyright © David Almond 2008

Illustrations © 2008 Dave McKean

Published by arrangement with Walker Books
Limited, London SE11 5HJ.

Persian edition © Houpa Books & Qoqnoos
Publishers, 2021

All rights reserved.

نشر هوپا و آفرینگان (شاخه‌ی کودک و نوجوان انتشارات ققنوس) با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی آن، David Almond، خریداری کرده‌اند.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» و «نشر آفرینگان» از نویسنده‌ی کتاب، دیوید آلموند، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده‌اند.

اگر هر ناشری غیر از هوپا و آفرینگان، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت دیوید آلموند این کار را کرده است.

سرشناسه: آلموند، دیوید، ۱۹۵۱-م.
Almond, David

عنوان و نام پدیدآور: وحشی / دیوید آلموند، تصویرگر دیو مک‌کین؛ ترجمه نسرين وکیلی.

مشخصات نشر: تهران آفرینگان ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۸۸ ص. مصور (رنگی).

فروست: نشر آفرینگان ۲۰۵

شابک: ۵-۰۰۶-۳۹۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The Savage.

یادداشت: گروه سنی: ج

موضوع: داستان‌های تخیلی

موضوع: خشونت در کودکان

موضوع: کودکان و خشونت

شناسه افزوده: مکین، دیو، ۱۹۶۳-م. تصویرگر

شناسه افزوده: McKean, Dave

شناسه افزوده: وکیلی، نسرين، ۱۳۲۳، مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۴ و ۱۳۰۱۷۶۲۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۴۲۳۴۱



نویسنده: دیوید آلموند

تصویرگر: دیو مک‌کین

مترجم: نسرين وکیلی

مدیر هنری: علی بخشی

طراح گرافیک: فائزه فغفوری - بهار یزدان‌سپاس

چاپ دوم: ۱۴۰۰

(چاپ اول مشترک نشر هوپا و آفرینگان)

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

شابک: ۵-۰۰۶-۳۹۱-۶۰۰-۹۷۸



هوپا
Houpa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،

کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.houpa.ir

info@houpa.ir

آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین،

خیابان شهدای ژاندارمری غربی، شماره‌ی ۱۳۴.

صندوق پستی: ۱۳۱۴۵۷۵۶

تلفن: ۶۶۴۶۰۰۹۹

www.qoqnoos.ir

pub@qoqnoos.ir

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشرهای هوپا و آفرینگان محفوظ است.

• هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

تقدیم به ت.ک

د.آ

تقدیم به لیام که وحشی درون
خود را کشف کرده است.

د.م

یک

شاید باور نکنید ولی واقعیت دارد. من داستانی نوشتم به اسم «وحشی»، درباره‌ی بچه‌ای وحشی که در خرابه‌های کلیسای قدیمی در دل جنگل برجس وودز^۱ زندگی می‌کرد تا اینکه جان گرفت و وارد دنیای واقعی شد. من این داستان را بلافاصله پس از مرگ پدرم نوشتم. در مدرسه خانم مشاوره بود به نام مولوی^۲ که مدام مرا از کلاس بیرون می‌کشید و از من می‌خواست افکار و احساساتم را بنویسم. او می‌گفت هدفش از این کار این است که دردهایم را بشناسم و در زندگی‌ام همیشه پیشرفت کنم؛ مدتی سعیم را کردم اما کم‌کم خواسته‌اش به نظرم احمقانه آمد و همین باعث شد که حس بدتری پیدا کنم. برای همین یک روز همه‌ی چیزهایی را که درمورد خودم نوشته بودم پاره کردم و در دفتر یادداشت کهنه‌ای شروع به نوشتن داستان وحشی کردم. اولین سطر آن را پایین همین صفحه می‌خوانید. می‌دانم که داستانم پر از غلط‌های املائی است اما خب، آن زمان سنی نداشتم:

پسر بچه‌ی وحشی‌ای بود که در جنگل برجس وودز زندگی می‌کرد.



غذایش میوه‌ها و ریشه‌های جنگلی
و خرگوش بود و همین‌طور ته‌مانده‌ی
خوراکی‌هایی که از سطل زباله‌ی پشت
مقارزه‌ی رست هوم^۳ پیدا می‌کرد. او
در فرابه‌های کلیسایی قدیمی در غاری
زندگی می‌کرد. اصله‌اش پند تا پا قوی
کهنه‌ی آشپزخانه، پند تا پنگال و یک
تبر بود که از پشت فروشگاه فرانکی
فینیکین^۴ دزدیده بود.

او نه خانواده‌ای داشت و نه دوستی؛
اصلن نمی‌دانست از کجا آمده. او هتا
نمی‌توانست حرف بزند.



او وحشی بود.
واقعن وحشی بود.



اگر یک وقت کسی او را می‌دید، پسر
وحشی تعقیبش می‌کرد، می‌کشتش،
گوشتش را می‌خورد و استخوان‌هایش
را دافل پاله‌ای قدیمی
می‌ریخت.





۹۰

راستی، اسم من بلو پیکر^۶ است. من با مادر و خواهر کوچکم جس^۷ در خیابان آیدان^۸ در حاشیه‌ی شهر زندگی می‌کنم. الان وضعمان بد نیست اما آن وقت‌ها این‌طور نبود. یک خانواده‌ی شاد معمولی بودیم بدون هیچ غم و غصه‌ای. اما یک‌دفعه بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای همه‌چیز عوض شد. یک روز که خانوادگی دور هم جمع بودیم، پدرم قلبش از کار ایستاد و از پیشمان رفت. دلم نمی‌خواهد درمورد تشییع جنازه و این‌جور چیزها بنویسم چون چیزی جز یک کابوس گُ... نبود. نمی‌خواهم هم بنویسم که آن روزها چه حالی داشتیم، چون مهم نیست که خانم مولوی‌های دنیا چه می‌گویند.

هیچ‌وقت هیچ‌کس نمی‌تواند احساساتش را آن‌طوری که واقعاً هست، روی کاغذ بیاورد. فقط و فقط می‌گویم که آن روزها بی‌نهایت وحشتناک و گُ... بودند.

از اینکه فحش می‌دهم عذر می‌خواهم اما اگر این‌جور وقت‌ها هم نشود فحش داد، پس اصلاً فحش به چه دردی می‌خورد؟

وقتی شروع به نوشتن کردم انگار دیگر نمی‌توانستم جلوی خودم را بگیرم و همین برایم خیلی عجیب بود. من آن‌قدرها اهل داستان نبودم. از جادوگرها و پری‌ها و یکی بود یکی نبود و «تا آخر عمر به خوبی و خوشی زندگی کردند» اصلاً خوشم نمی‌آمد. این‌ها شکل زندگی واقعی نیستند. من از خون و ماجرا و دل‌وجرئت داشتن خوشم می‌آمد و چیزی هم که می‌نوشتم درباره‌ی همین‌ها بود. همه‌چیز داستان مربوط به شهر کوچکمان سالت‌ول^۹ است. داستان وحشی را به خانم مولوی نشان ندادم. اصلاً به هیچ‌کس نشان ندادم. این داستان مال خودم بود؛ فقط خودم.





هوپا و ققنوس منتشر می کنند:

مجموعه آثار دیوید آلموند

نویسنده ی نام آشنای انگلیسی

و برنده ی جایزه ی هانس کریستن اندرسن ۲۰۱۰

نشر هوپا و انتشارات ققنوس با همکاری هم، برای اولین بار
در ایران مجموعه ای از کتاب های دیوید آلموند را با رعایت
کپی رایت به زبان فارسی منتشر خواهند کرد.

کتاب های منتشر شده و در دست انتشار دیوید آلموند:

- آتش خوارها
- اسکلیگ
- چشم بهشتی
- وحشی
- قلب پنهان
- اسم من مینا است
- بوته زار کیت
- جزیره
- تابستان زاغچه
- نغمه ای برای لاگری
- گِل
- پسری که با پیراناها شنا کرد!